

# جدایی قاطعانه

خلاصه مطب

آدم وقتی مینویسه دلش میخواد همیشه طوری بنویسه مردم بیشتری خوششون بیاد ولی وقتی از درد خودت یا مراجعینت مینویسی ، ممکنه “جذاب” نباشه ولی “درست” باشه .  
عشق “مهمترین” اتفاق زندگی نیست ، تقریبا هیچ چیز “مهمترین” نیست و مهمترین ، مفهومیست حاصل برآیند خیلی تصمیمات در زندگی

بیست و دو سالش بود و پر بود از رویاهای بزرگ هر مردی جوان  
وسط تلاشهای جدی اش برای پیشرفت در دانشکده ، دختری بی نهایت زیبا و لوند را دید به اسم ساحل ، و دچار دل لرزه شد. سراغش رفت و نرد عشق به او باخت و وارد رابطه شد ؛ غافل از اینکه دختر ، بیمار پارانوئید ( شکاک ) است. دو سال اول به عشق او سوخت و به شکهای بیمارگونه او شک نکرد چون میپنداشت قصه عشق همینه. آفت تحصیلی پیدا کرد و عصبی مزاج شد طوریکه به خواسته ساحل از همه بریده بود و مبدل شده بود به یک آدم منزوی و تلخ و....

تا اینکه جایی درباره اختلال شکاکیت خواند و فهمید چه غلطی کرده. یکسال طول کشید تا از دست این عفریته زیبا خلاص شود( زیرا به انواع اتهامات کثیف متهم شد ) تا زمانیکه فهمید این آدم کنترلر ، در این مدت با مردی 40 ساله و متمول ، در رابطه بوده.

فرو ریخت و از درون تمام شد

و این هزینه کمی برای یک جوان 25 ساله نبود

عشق ، چه جنسی چه روحی چه....مختصات داره. همیشه اسم هر حسی را گذاشت عشق. هر دلبستگی بیهوده ای عشق نیست، شاید نشه تعریف کرد “عشق چی هست” ولی احتمالا میشه گفت “عشق چی نیست” مثلا :

عشق جرات و دلیری و فراخی جان میدهد

عشق بزدلی و ترسوئی و محافظه کاری نمی آورد

عشق دردکشیدن بزک شده نیست که هی به خودت بقبولانی همیه دیگه؛ عشق قطعا برای اثبات وجودش نیاز به کلی فکر کردن و دلیل آوردن و ...نداره



احتمالا هر کسی در زندگیش یکبار یا بیشتر تجربه کرده که در جایی ، رابطه ای هست که جایش نیست یا در رابطه ای نیست که جایش هست. وقتی از درستی یک چیز میگویم به معنی سادگی آن چیز نیست. آدم وقتی رفتارش مثل مسافرها میشه دیگه بدبخت میشه ، چون هیچ کار جدی ادامه دا و مسوولانه ای انجام نمیده زیرا فکر میکنه بالاخره ا اینجا میره در حالیکه سالهاست همینجا مونده !!! من میگم تکلیف را یکسره کنه. اگر موندیه ، بسم الله دیگه رویا بافی

نکنه و بره سر زندگیش اگر رفتنیه، بسم الله دیگه نقشه نکشه، یه اقدامی بکنه واسه خودش